



قدرت نرم چین در آفریقا

در قاب نئوکنفوسیوسیسیم مدرن

واستراتژی بزرگ





| | |
|-------------------------------------|----|
| ۱. مفهوم قدرت نرم | ۵ |
| ۲. مفهوم قدرت نرم چینی در آفریقا | ۷ |
| ۳. تاریخچه روابط چین و آفریقا | ۱۰ |
| ۴. آفریقا در آینه استراتژی بزرگ چین | ۱۱ |
| ۵. حوزه‌های نفوذ و تاثیرگذاری | ۱۳ |
| ۶. منتقدان چه می‌گویند؟ | ۴۰ |
| برآیند | ۴۲ |

■

**قدرت نرم چین در آفریقا
در قالب نئوکنفوسیوسیسیم
مدرن و استراتژی بزرگ**

■



چین توانسته است تا بر اساس نئوکنفوسیوسیسم مدرن خود، با گفتمانی مسلط در چارچوب احترام به حاکمیت کشورهای آفریقایی و تکریم اصل برابری انسانی و اجتناب از هرگونه نگاه متکبرانه به آن‌ها در کنار سرمایه‌گذاری عظیم اقتصادی و کمک‌های سخاوتمندانه، علاقه و اعتماد رهبران قاره سیاه را به‌طور عمیق جلب نماید و با فرموله کردن قدرت نرم به‌سبک و مدل چینی، «روایت و قصه چین» را به‌طور فزاینده در فرهنگ ملل آفریقایی جا بیندازد. هدفی بزرگ که جز با اندیشه صبورانه و برنامه‌ریزی متفکرانه چینی‌ها حاصل نمی‌گردد؛ هدفی که غرب و در راس آن آمریکا را به‌شدت نسبت به واگذاری عرصه به پکن در این قاره ثروتمند، نگران کرده است.



۱. مفهوم قدرت نرم

آنچه که از «قدرت نرم» در سیاست بین‌الملل می‌دانیم، این است که برخلاف «قدرت سخت»، به‌جای اجبار، توانایی جذب و انتخاب دارد. به بیانی دیگر، قدرت نرم شامل شکل دادن به اولویت‌های دیگران از مجرای ایجاد جذابیت و جذب است. اجباری نبودن، اصلی‌ترین ویژگی تعیین‌کننده قدرت نرم است. قدرت نرم، فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و سیاست خارجی را در بر می‌گیرد.

«جوزف نای» -اندیشمند سیاسی- که مبدع اندیشه قدرت نرم است، جایی گفت: «بهترین تبلیغ، تبلیغ



نیست». او در کتاب سال ۱۹۹۰ خود با نام «تغییر ماهیت قدرت آمریکایی» این مفهوم را مطرح کرد و در سال ۲۰۰۴ آن را در کتاب «قدرت نرم: راه موفقیت در سیاست‌های جهانی» بسط داد. مفهوم قدرت نرم را باید در آینه مقایسه با دو بعد از نظریه ابعاد سه‌گانه قدرت یعنی «برجسته‌سازی» و «قدرت بنیادین» که «استیون لوكس» در کتاب «قدرت: بیش افراطی» ارائه کرد دید.



این مفهوم به‌مثابه عمر مطرح شدن‌اش، در سطح جهانی و به‌طور وسیع مورد استفاده تحلیل‌گران قرار گرفته است. هرچند که طی این سال‌ها آمریکا را باید در راس رهپویان و استفاده‌کنندگان روش‌های به‌کارگیری آن دانست، اما این کشور در دوران ترامپ به‌شدت دچار افت در رتبه‌بندی جهانی قدرت نرم در همه موسسات پژوهی مربوطه شد. آخرین آمارها حاکی از آن است که کره جنوبی طی سال‌های در استفاده از آن در سیاست خارجی خود موفق عمل کرده و یا فرانسه در دوران «مکرون» و آلمان در دوران «مرکل» عالی عمل کرده‌اند. اما با بررسی دقیق آمارهای اعلامی از سوی موسسات مدعی ذی‌ربط مانند



«برند فایننس»، «سافت پاور ۳۰»، «مانکل»، «پورتلند» و غیره، پی به نتایج کاملا متفاوت آن‌ها با هم می‌بریم و متوجه می‌شویم که هر کدام متر و معیار و سنگ محک مختص به خود را در سنجش موارد به کار گرفته‌اند و وحدت رای در این زمینه وجود ندارد. همین امر، شبیهه در مورد نتایج را زیاد می‌کند و آشکارا می‌توان گفت که نتایج روی کاغذ چیز دیگری است و در مقام عمل چیز دیگر. چین اما در این میان، تقریبا در همه این بررسی‌ها یا وجود ندارد و یا جایگاهی در پایین جدول را از آن خود کرده است. اما سوال این جاست که پس چگونه است که پکن در فضای عمل برای آمریکا و متحدان‌اش دغدغه به‌وجود آورده و آن‌ها را در حوزه‌های مورد علاقه‌شان به‌چالش کشیده و به‌تکاپو انداخته است؟ امروز، چین تبدیل به چالشی بسیار جدی - به‌ویژه در فضای اقتصادی - در این زمینه برای غرب شده است و آفریقا به‌عنوان یکی از مهم‌ترین میدان‌های رقابت در زمینه قدرت نرم با غرب و در راس آن آمریکا، عمیقا مورد توجه چینی‌هاست.

BrandFinance's
Global Soft Power 2021^[26]

| Rank | Country |
|------|----------------|
| 1 | Germany |
| 2 | Japan |
| 3 | United Kingdom |
| 4 | Canada |
| 5 | Switzerland |
| 6 | United States |
| 7 | France |
| 8 | China |
| 9 | Sweden |
| 10 | Australia |

Monocle's
Soft Power Survey 2020^[27]

| Rank | Country |
|------|-------------|
| 1 | Germany |
| 2 | South Korea |
| 3 | France |
| 4 | Japan |
| 5 | Taiwan |
| 6 | Switzerland |
| 7 | New Zealand |
| 8 | Sweden |
| 9 | Greece |
| 10 | Canada |

Portland's
The Soft Power 30 Report 2019^[28]

| Rank | Country |
|------|----------------|
| 1 | France |
| 2 | United Kingdom |
| 3 | Germany |
| 4 | Sweden |
| 5 | United States |
| 6 | Switzerland |
| 7 | Canada |
| 8 | Japan |
| 9 | Australia |
| 10 | Netherlands |

۲. مفهوم قدرت نرم چینی در آفریقا

اثبات شده است که قدرت نرم یکی از جذاب‌ترین روش‌هایی است که دولت چین در رویکرد خود نسبت به کشورهای آفریقایی اتخاذ کرده است. قدرت نرم اصطلاحی است که نای آن را نیرویی تأثیرگذار نامید که به موازات رشد دولت-ملت و ناسیونالیسم تکامل می‌یابد. قدرت نرم به‌جای استفاده از زور و تحریک، به جذب و اقناع وابسته است. قدرت نرم زمانی افزایش می‌یابد که یک بازیگر جذاب به‌نظر می‌رسد و توسط دیگران مشروع تلقی می‌شود. در نهایت، این وضعیت به آن بازیگر این امکان را می‌دهد که موقعیت خود را پیدا کند تا به‌راحتی راه خود را طی کرده و به نتایجی دست یابد؛ به‌ویژه اگر پویایی بهره بردن از آن چه که می‌بیند - در مسیر دستیابی به آنچه نیاز دارد - را درک کند. قدرت نرم، خود را



به‌عنوان بادوام‌ترین و طولانی‌ترین گزینه در زمینه نفوذ و قدرت در دیپلماسی ثابت کرده است. جنگ، تهدید جنگ، مذاکرات و دیگر شیوه‌های رفتاری دولت‌ها همگی در جهت دستیابی به نتایج مطلوب شکل می‌گیرد. قدرت نرم با تکامل سریع روبروست، چرا که ارزش کلی آن و همچنین اهمیت نسبی آن در ایجاد جذابیت نسبت به قدرت سخت، به‌اثبات رسیده و از نظر تلفات جانی بسیار کم‌هزینه‌تر است. چین از این واقعیت که خود را به‌عنوان عضوی از کشورهای در حال توسعه معرفی می‌کند، بسیار سود برده است. به‌همین دلیل، از فرصت‌های سیاسی متعدد شانه به‌شانه ایستادن در کنار کشورهای آفریقایی استفاده کرده است. رابطه بین چین و ملل مختلف در این قاره، به‌عنوان یک رابطه متقارن در مقابل یک رابطه «بخشنده متکبر» - که خاصه‌ی آمریکایی‌ها و اروپایی‌هاست - ارائه می‌شود که در آن یک ملت خاص، خود را به‌عنوان مرجع اخلاقی در مقابل شریک برابر معرفی می‌کند. قاره آفریقا با بیشترین تعداد کشورهای در حال توسعه، و به‌طور متقارن چین به‌عنوان بزرگ‌ترین کشور در حال توسعه در جهان، شباهتی مشترک دارند که به کشورهای متضاد این قاره اجازه می‌دهد از یکدیگر در مبارزه برای منابع، آزادی ملی و توسعه، حمایت کنند.





به گفته وزارت خارجه چین، اصول راهنما برای تبادل و همکاری چین-آفریقا، صداقت، برابری، منافع متقابل، همبستگی و توسعه مشترک است. بنابراین، چین همیشه بر «برابری» و «برد-برد» در تعامل خود با کشورهای آفریقایی تاکید کرده است؛ درست در نقطه مقابل موضع نابرابر «صدقه» و «کمک مشروط» غرب. برخی از کشورهای آفریقایی از این رویکرد منحصر به فرد استقبال کرده‌اند. رویکردی که تاکید می‌کند به شدت با رویکرد کشورهای توسعه یافته که عموماً به اولتیماتوم‌های سیاسی، اقتصادی و یا سیاسی اجباری منتهی می‌شود، متفاوت است.

در حال حاضر، رویکرد قدرت نرم چین در قاره آفریقا تنها محدود به روابط دولت با دولت نیست، بلکه می‌توان آن را به عنوان یک رویکرد چندسطحی دارای پیوندهای اساسی با اتحادیه آفریقا، سازمان‌های منطقه‌ای و دولت‌ها توصیف کرد. در سطح تجاری، چینی‌ها خود را در فعالیت‌های روزمره از جمله تجارت در مقیاس کوچک‌تر درگیر می‌کنند. به موازات همین، رابطه‌اش در زمینه صلح و امنیت را به بهترین شکل با آفریقایی‌ها جلو می‌برد. مشارکت چین در ابتکارات صلح و امنیت در این قاره، از سوی منتقدان، انحراف از سیاست خارجی غیرمداخله‌گرایی مورد ادعای این کشور تلقی شده است. اما موافقان معتقدند که مشارکت و تعامل در زمینه‌های امنیتی را باید از منظر تاریخی بررسی کرد؛ پنجاه سال است که مشارکت چین و آفریقا در ابعاد مختلف سیاسی و مفهومی وجود داشته و در حال حاضر در زمینه امنیتی نیز شکل گرفته است.

دکتر «تام هارپر» -مفسر و تحلیلگر انگلیسی- معتقد است: «قدرت نرم فرهنگی، یکی از برجسته‌ترین ابزارها در زرادخانه دیپلماسی چینی بوده است که نماد آن تاثیر جهانی موسسات کنفوسیوس است. با ظهور موتیف «تهدید چین» و وضعیت کنونی روابط چین و آمریکا که تاثیر نامطلوبی بر تلاش‌های چین برای ایجاد قدرت نرم‌اش داشته، شاهد محدود شدن تلاش پکن برای ارتقای وجهه‌اش از طریق قدرت نرم در جهان توسعه یافته بوده‌ایم. اما وضعیت در کشورهای در حال توسعه متفاوت است و می‌توان گفت که چینی‌ها موفق عمل کرده‌اند». کشورهایی که بتوانند قدرت ملی خود را بالا ببرند، می‌توانند بر دیگر بازیگران صحنه بین‌الملل تاثیر بگذارند. چین برای اولین بار در اوایل سال ۱۹۹۰ به قدرت نرم علاقه‌مند شد. اما شروع استفاده از قدرت نرم توسط چین به سال ۲۰۰۷ برمی‌گردد. هنگامی که «هو جینتاو» -رئیس جمهور سابق چین- در هفدهمین کنگره حزب کمونیست چین در مورد توانایی این کشور برای گسترش قدرت نرم خود در سراسر جهان سخن گفت.



۳. تاریخچه روابط چین و آفریقا

«کنفرانس باندونگ» اندونزی در سال ۱۹۵۵؛ جایی که روابط جمهوری خلق چین با قاره آفریقا از آن جا آغاز شد. دوران، زمانه جنگ‌های استقلال و نبرد علیه استعمارگرایی بود و جمهوری جوان و تازه‌نفس خلق چین، نظریه‌پرداز، پرچمدار و حامی «جهان سوم» در برابر دو ابرقدرت امپریالیست شرق و غرب. سال‌هایی که همراه شده بود با حضور فعال و انقلابی میلیون‌ها چینی؛ از جبهه‌های جنگ کره گرفته تا احداث راه‌آهن زامبیا.

حمایت جمهوری خلق چین از دولت‌های آفریقایی تازه‌تاسیس و رهایی‌یافته از بند استعمار، حمایت متقابل این کشورها از چین در قضیه به‌رسمیت شناخته شدنش در سازمان ملل را در پی داشت. قاره سیاه، رسم رفاقت به‌جای آورد و وقتی در سال ۱۹۷۱ چین به‌جای تایوان به عنوان حکومت قانونی سرزمین اصلی چین در سازمان ملل شناخته شد، یکی از اصلی‌ترین عوامل اش ایستادگی دولت‌های آفریقایی در مقابل آمریکا و رای به‌نفع چین بود. در جریان رای‌گیری در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۲۶ کشور آفریقایی به‌نفع جمهوری خلق چین رای دادند و با اخراج نمایندگان تایوان، کرسی کشور چین و حق وتوی آن در سازمان ملل متحد، به جمهوری خلق چین رسید. از آن زمان، دو طرف روابط مستحکم‌تری را برقرار کردند.



«جنو ن لای» (اولین نخست‌وزیر چین) به‌عنوان میانجی صلح در کنفرانس باندونگ



اما با به حرکت درآمدن قطار اصلاحات اقتصادی و خلق سوسیالیسم چینی توسط «دنگ شیائوپینگ» و همفکرانش در سال‌های پایانی دهه ۱۹۷۰، مناسبات بین چین و قاره آفریقا هم طبیعتاً تضعیف شد. تا اواسط دهه ۱۹۹۰ وضعیت همچنان همان بود. چین همچنان مشغول جذب سرمایه‌های خارجی بود و لزومی به توسعه روابط با قاره سیاه نمی‌دید.

سال ۱۹۹۵ بود که کلید انقلاب روابط بین چین و آفریقا زده شد. حجم تجارت بین چین و کشورهای آفریقایی، شاهد یک رشد انفجاری از سال ۱۹۹۵ تا سال ۲۰۱۸ بوده است و از ۳ میلیارد دلار به ۱۴۳ میلیارد دلار در سال رسیده است. در یک سو، چین به‌عنوان صادرکننده عمده محصولات مصرفی، سکاندار تولید و ایجاد زیرساخت‌ها ایستاده است و در سوی دیگر، آفریقا مواد خام به چین صادر می‌کند. از سال ۲۰۰۹، این چین است که جای قدرت‌های استعماری قدیمی همچون فرانسه را گرفته و شریک اصلی تجاری قاره آفریقا محسوب می‌شود. اما گستره نفوذ چین در قاره سیاه، فراتر از این‌هاست.

چین تنها به سرمایه‌گذاری‌های گسترده در قاره آفریقا بسنده نکرده و در سال‌های اخیر تلاش کرده تا با استفاده از قدرت نرم، مقبولیت مدل سیاسی-اقتصادی خود را در این قاره گسترش دهد. آموزش زبان ماندگارین (چینی) در کشورهای آفریقایی به‌شکل فزاینده‌ای افزایش یافته و قویا موجب نگرانی غربی‌ها شده است. کار تا آن‌جا پیش رفته که کنیا به یکی از بزرگ‌ترین بازارهای جهان برای کالاها و سرمایه‌های چینی بدل شده و حتی آموزش زبان چینی در مدارس دولتی آن تشویق می‌شود. چین با هوشمندی تمام، در حالی نفوذ همه‌جانبه خود را در سرتاسر آفریقا افزایش می‌دهد که برخلاف قدرت‌های استعماری اروپایی، تا این لحظه به‌هیچ وجه به‌سمت خشونت، برده‌داری و نسل‌کشی نرفته است؛ و همین امر باعث مقبولیت و محبوبیت روزافزون این کشور نزد مردم و دولت‌های نیازمند آفریقایی شده است.

یکی از حرفه‌ای‌ترین قواعد بازی قدرت نرم چین این است که طی یک رسم قابل تعمق ۳۰ ساله، اولین سفر وزیر امور خارجه‌اش در سال نوی چینی، باید به آفریقا صورت بگیرد. این هوشمندی و رویکرد را باید در چارچوب مفهوم قدرت نرم این‌چنین تفسیر کرد: چینی‌ها رابطه بلندمدت می‌خواهند که قویا مورد استقبال آفریقایی‌هاست و موجب بروز رفتار مثبت از سوی آن‌ها می‌شود.

۴. آفریقا در آینه استراتژی بزرگ چین

هدف اصلی «استراتژی بزرگ چین» این است که به‌عنوان یک قدرت بزرگ دوباره به صحنه بازگردد. این رویکرد، سه محور دارد. تا سال ۲۰۲۱، برنامه چین دو برابر کردن تولید ناخالص داخلی نسبت به سال ۲۰۱۰، یعنی ۱۲ تریلیون دلار بود تا برنامه «جامعه نسبتاً مرفه» محقق شود.



تلاش برای رهبری منطقه‌ای و جهانی دومین ویژگی استراتژی بزرگ چین است. تا سال ۲۰۴۹، یعنی صدمین سالگرد تاسیس حزب کمونیست چین، این کشور امیدوار است که به یک «قدرت در کلاس جهانی» تبدیل شود. نوسازی سریع نظامی چین و گسترش نفوذ اقتصادی و دیپلماتیک چین، همه بخشی از این هدف است. پکن همچنین مشارکت خود را در نهادهای چندجانبه مانند سازمان ملل افزایش داده است و تمایلش برای ایجاد نهادهای جدید، به چینی‌ها اجازه می‌دهد تا به‌طور مستقیم دستور کار خود را تنظیم کنند و هنجارها و مدل‌های جایگزین را ترویج نمایند.



جولای ۲۰۱۸ / دیدار شی جین‌پینگ از آفریقای جنوبی

استراتژی بزرگ چین، همچنین به دنبال ایجاد و گسترش دامنه مالی خود به خارج از مرزهایش از طریق افزایش سرمایه‌گذاری توسط نهادهای خصوصی و دولتی است. ابتکار چند میلیارد دلاری «کمربند و جاده» که هدف آن تقویت زیرساخت‌ها، تجارت و پیوندهای توسعه‌محور بین چین، آفریقا، کشورهای خلیج فارس، آسیا و اروپا است، در این تلاش نقش اساسی دارد.

چین نقش آفریقا در دستیابی به این اهداف را کلیدی می‌بیند. آفریقا که به‌عنوان یک بازار نوظهور با سود سهام بالا شناخته می‌شود، ریسک‌های خاص خود را داراست اما به‌دست آوردن مزیت رقابتی در محیط‌های سیاسی و اقتصادی کمتر امن، به دیپلمات‌های چینی و صنعت‌گران تحت حمایت دولت چین، این امکان را می‌دهد تا روابط شخصی خود را تقویت کنند و در مورد معاملات خارج از نهادهای رسمی مذاکره کنند. این یک ایده تعیین‌کننده و مرکزی در فرهنگ چینی است که به‌عنوان «گوآنشی» شناخته می‌شود. این ایده، به سیستمی از شبکه‌های اجتماعی و روابط تاثیرگذار اشاره دارد که معاملات تجاری و سیاسی را از طریق پیوندهای شخصی، لطف کردن و سلسله مراتب تسهیل می‌کند. این مبانی، نقش مهمی در معاملات چین با رهبران تجاری، سیاسی و نظامی آفریقای دارند.

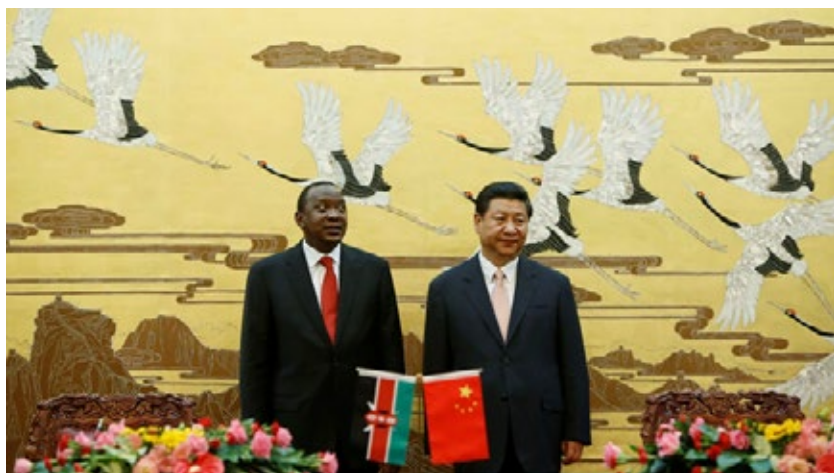
آفریقا همچنین منبع مواد معدنی کمیاب و سایر منابع طبیعی است که برای رشد مداوم اقتصاد چین



بسیار مهم است. ابتکار کمربند و جاده، تا حدی با هدف تنوع بخشیدن به دسترسی چین به این منابع طراحی شده است.

علاوه بر این، چین، آفریقا را به عنوان شریکی مشتاق و آگاه به توانایی خود برای تاثیرگذاری و شکل دادن به تصمیم گیری های بین المللی می بیند. آفریقا بزرگ ترین بلوک آرا را در مجمع عمومی سازمان ملل به خود اختصاص داده است و اعضای سازمان های منطقه ای آن، در نهادهای بین المللی مختلفی حضور دارند که چین به دنبال تاثیرگذاری بر آن ها در پیشبرد برنامه بین المللی خود است.

رهبران آفریقا عمدتاً از تعامل مجدد چین استقبال کرده و از رفتار پکن با آفریقایی ها به عنوان «رفتار برابر» تمجید کرده و از تعهد این کشور به زیرساخت های توسعه مانند راه آهن، نیروگاه ها، بنادر و سد ها استقبال کرده اند. «وهورو کنیانا» - رئیس جمهور کنیا - گفته است: «بخشی از ابتکار کمربند و جاده به قاره آفریقا اجازه می دهد تا به سمت یک پلتفرم جدید حرکت کند؛ پلتفرمی که از طریق آن، همکاری جهانی باعث ایجاد ارزش افزوده، نوآوری و رفاه بیشتر خواهد شد.



کنیانا در کنار شی

۵. حوزه های نفوذ و تاثیرگذاری

۱-۵ دگرگونی

قدرت نرم چین در آفریقا، از زمان تاسیس «مجمع همکاری چین-آفریقا» (FOCAC) در سال ۲۰۰۰، گسترش یافته است. ششمین اجلاس سران در پکن در سپتامبر ۲۰۱۸، به چین این مجال را داد تا روابط چند میلیارد دلاری خود با آفریقا را به رخ جهانیان بکشد. FOCAC هم اکنون گسترده ترین



طیف سهام‌داران آفریقایی را در خود دارد. مفهوم عدم مداخله در امور داخلی، زمانی یک اصل مقدس در سیاست خارجی چین بود و ایده ایجاد روابط خارج از کانال‌های رسمی دولت با دولت، مدت‌ها غیرقابل قبول تلقی می‌شد. با این حال، امروز چین به‌طور فعال، جامعه مدنی، نهادهای حرفه‌ای و بخش خصوصی را با هدف گسترش نفوذ خود در آفریقا و توانایی‌اش برای تاثیرگذاری بر سیاست‌گذاری آفریقا، در سطوح مختلف درگیر می‌کند.

نقش رو به رشد چین در آفریقا، تا حد زیادی مورد استقبال آفریقایی‌ها قرار گرفته است. در سال ۲۰۰۸، «اتحادیه آفریقا» (AU) گفت‌وگوی راهبردی بین چین و خود را برای تقویت روابط ایجاد کرد. سه سال بعد، این اتحادیه دفتر مرکزی تازه‌ساخت ۲۰۰ میلیون دلاری خود را در «آدیس آبابا» افتتاح کرد که تامین مالی ساخت آن، به‌طور کامل توسط چین به عنوان یک «هدیه» صورت گرفت. نظرسنجی «افرو بارومتر» در سال ۲۰۱۶ که در ۳۶ کشور آفریقایی انجام شد، نشان داد که ۶۳ درصد از پاسخ‌دهندگان معتقدند که نفوذ اقتصادی و سیاسی چین مثبت است.



دفتر مرکزی و مرکز کنفرانس اتحادیه آفریقا در آدیس آبابای اتیوپی

با این حال، دیدگاه‌های منفی در مورد چین نیز وجود دارد. نگرانی در مورد سرازیر شدن سیل کالاهای ارزان و بی کیفیت چینی در بازارهای آفریقایی، افزایش یافته است. سرمایه‌گذاری‌های مبهم پکن، به‌ویژه در صنایع استخراجی، که برخی آن را غارتگری می‌دانند هم یکی دیگر از نگرانی‌های کارشناسان است.



استفاده از «وام-تله» برای کنترل زیرساخت‌های کلیدی در سراسر جهان و رویه به کارگیری اتباع چینی در پروژه‌های ساختمانی عظیم چین در این قاره نیز دغدغه‌ساز شده است. بسیاری از تعاملات چین، به دلیل همکاری با رهبران ارشد سیاسی و نظامی، تشویق فساد، تضعیف مسئولیت‌پذیری و حمایت از رهبران مستبد مورد انتقاد قرار گرفته است.

۲-۵ موسسات کنفوسیوس

اساساً موسسات کنفوسیوس ایجاد شده‌اند تا به‌طور غیرمستقیم، راهی باشند برای مقابله با تصویر منفی که رسانه‌های غربی از چین ارائه می‌دهند. در ماه می ۲۰۱۸، ۳۰۰ نماینده از ۴۰ کشور آفریقایی در کنفرانس مشترک سالانه «موسسات کنفوسیوس در آفریقا» در موزامبیک حضور یافتند. این موسسات، نهادهای سرمایه‌گذاری مشترک بین دانشگاه‌های چینی و خارجی هستند و توسط وزارت آموزش چین با هدف ترویج زبان و فرهنگ چینی و حمایت از مبادلات دانشگاهی تامین می‌شوند. چین ابتدا در راه‌اندازی این برنامه تردید داشت، زیرا مفهوم ترویج ارزش‌های ملی در خارج از کشور به‌عنوان مکانیزم «هژمونی غربی» تلقی می‌شد. با این حال، همزمان با تاسیس اولین موسسه کنفوسیوس در سئول در سال ۲۰۰۴، این نگاه تغییر یافت. از آن زمان، حدود ۵۰۰ موسسه در بیش از ۱۳۰ کشور راه‌اندازی شده است. در سال ۲۰۱۲، تنها یک مورد در آفریقا وجود داشت. امروز، ۵۹ موسسه کنفوسیوس در ۴۴ کشور آفریقایی فعالیت می‌کنند. به‌تبع برنامه‌های آن‌ها، تعداد دانشجویان آفریقایی شاغل در چین از کمتر از ۲ هزار نفر در سال ۲۰۰۳ به بیش از ۵۰ هزار نفر در سال ۲۰۱۵ افزایش یافته است. در سال ۲۰۱۷، چین از آمریکا و انگلیس پیشی گرفت و به‌عنوان بهترین مقصد برای دانشجویان آفریقایی انگلیسی‌زبان شناخته شد.





تاسیس این مراکز نشانگر این گزاره و تفکر است که قدرت اقتصادی و سیاسی به‌تنهایی نمی‌توانند کنترل مؤثر بر جهان ایجاد کنند. برای کنترل واقعی و کامل یک ملت، قدرت‌ها باید بر عادات فرهنگی، زبانی و نظام اعتقادی آن‌ها نیز تاثیر بگذارند. این استراتژی بیشتر توسط فرانسه، بریتانیا و آمریکا در آفریقا به کار گرفته شد که از طریق ایجاد نهادهای فرهنگی پایدار مانند الاینس فرانسس، شورای بریتانیا و مرکز فرهنگی آمریکا صورت گرفت اما ضمن موفقیت قابل توجه اولیه، نهایتاً از سوی اندیشمندان مشهور آفریقایی همچون «وکوت بیتک» و «چینوا آچیه» متهم به ایجاد تاثیر مخرب بر آفریقا گردید.

در کوتاه‌مدت، چینی‌ها از این موسسات برای علامت‌گذاری قلمرو خود در چشم‌انداز آفریقا بهره می‌برند و این به نشانه‌ای نمادین و قابل مشاهده از قدرت و حضور آن‌ها در این قاره تبدیل می‌شود؛ به‌گونه‌ای که مشکلات حساسیت‌های سیاسی و اجتماعی را ندارد.

موسسات کنفوسیوس به‌رغم رشد سریع خود، از سوی برخی از محققان خارجی به‌عنوان ابزار سیاسی حزب کمونیست چین مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. آن‌ها عموماً از پرداختن به موضوعاتی که دولت چین حساس می‌داند -مانند تایوان، تبت و جنبش‌های فکری ممنوعه همچون «فالون دافا»- اجتناب می‌کنند. رهبران چین با آگاهی کامل از این مناقشات، از ارائه سیاست آشکار به موسسات کنفوسیوس خودداری کرده‌اند. با این حال، رسانه‌های رسمی چین مرتباً به اهمیت سیاست آن‌ها اشاره می‌کنند -چیزی که منتقدان آن را به‌عنوان واقعیت موجود می‌دانند و این استدلال را دارند که آن‌ها در واقع یکی از ابزارهای غیررسمی سیاست خارجی چین هستند.

مدارس کنفوسیوس چیزی جز ابزارهای چین برای تسلط جهانی نیستند که در حوزه فرهنگی از طریق ترویج زبان چینی، داتفه، آموزش، معماری، موسیقی، غذا، فیلم، اعتقادات، بانک‌ها، لباس پوشیدن، هنر، تاریخ و سبک زندگی چینی، تاثیرگذاری خود را می‌کنند. پکن این رویکرد را تا زمانی پیش می‌برد که این موارد جایگزین احکام فرهنگی موجود در کشور موردنظر شوند و عوامل محلی را آن‌طور پرورش دهند که خود مدافع نظم تحمیلی جدید گردند.

۳-۵ خط‌مشی

چین خود را کشوری «جهان‌سومی» نشان می‌دهد که سیاست خارجی صلح‌آمیز «مستقل» را دنبال می‌کند. در این‌جا، جهان سوم به این معنی است که چین یک کشور در حال توسعه است و بخشی از هیچ بلوک قدرتی مانند بلوک آمریکا و غرب یا بلوک سوسیالیستی شوروی سابق نیست. «استقلال» در این‌جا به این معناست که چین خود را با هیچ قدرت بزرگ دیگری همسو نمی‌کند. مردم چین تاکید می‌کنند که کشورشان به دنبال صلح است



۱۷

تا بتواند بر توسعه تمرکز کند. چین همچنین تاکید دارد که تصمیماتش در مورد مسائل سیاست خارجی، از پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز نشأت می‌گیرد: احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت ارضی، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، برابری و منافع متقابل، و همزیستی مسالمت‌آمیز. این اصول برای اولین بار در سال ۱۹۵۴ از سوی رهبران چین مطرح شد؛ آن زمان که چین در شاکله یک دولت کمونیستی در تلاش بود تا به کشورهای غیر کمونیستی آسیا نزدیک شود.

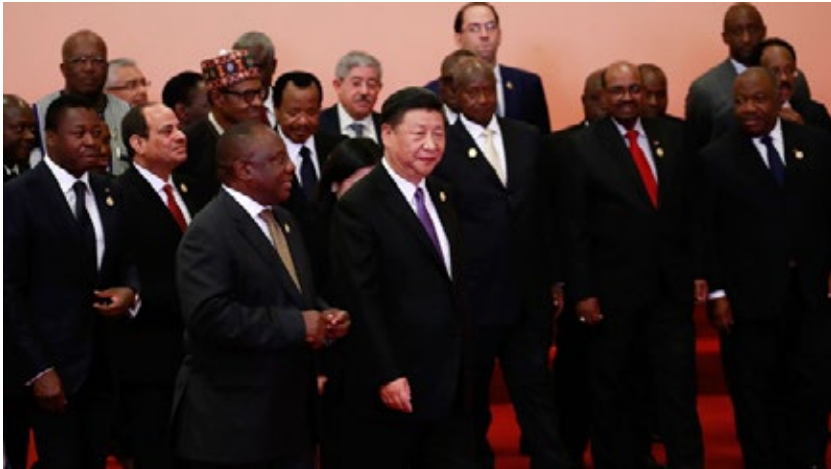


دکتر «دیوید سزار وانی» -استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه شاندونگ چین- در یادداشتی در نشریه «مدرن دیپلماسی» می‌نویسد: از نظر دیپلماتیک، اصول پنج‌گانه، تا به امروز همچنان برای چین بسیار مفید عمل کرده‌اند. آن‌ها جایگزینی هستند برای مفهوم آمریکایی نظم نوین جهانی. نظمی که در آن، رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی (اغلب منعکس‌کننده منافع و ارزش‌های آمریکا) حقوق دولت‌های مستقل را به‌منظور توسعه و فروش سلاح‌های کشتار جمعی، سرکوب مخالفان و نقض قوانین محدود می‌کنند. حقوق بشر از نوع نظم نوین جهانی آمریکایی، سیاست‌های اقتصادی مَرَکاتیلیستی را دنبال می‌کند که با تجارت آزاد تداخل دارد و به محیط زیست آسیب می‌رساند. برخلاف طرح غربی، طرح جایگزین چین، برای جهان نسخه‌ای دارد که حرف از حاکمیت یکسان و غیرقابل تعرض همه دولت‌ها اعم از بزرگ یا کوچک، غربی و غیرغربی، غنی و فقیر، دموکراتیک و اقتدارگرا



می‌زند؛ نظم نوینی که هر کشور، نظام خود را آن‌طور که می‌داند و می‌خواهد اداره کند؛ چه روش‌های آن مطابق با استانداردهای غربی باشد یا نه. این سیستمی است که چینی‌ها از آن به‌عنوان «چند قطبی» نیز یاد می‌کنند.

اصول پنج‌گانه چین، این را پیش رو می‌نهد که چرا غرب باید از تحمیل ارزش‌های خود بر کشورهای ضعیف‌تر اجتناب کند. بنابراین، ایده اصلی پشت اصول پنج‌گانه که چین امروز آن را تفسیر می‌کند، حاکمیت است - با این مفهوم اصلی که یک کشور حق دخالت در امور داخلی کشور دیگر را ندارد. پکن بر توضیح این نکته تأکید دارد که هرگز به‌دنبال هژمونی نیست. در دهه ۱۹۶۰، هژمونی کلمه رمز توسعه‌طلبی شوروی بود. امروز، مقامات چینی از این واژه برای اشاره به آنچه که به‌نظر آنها تلاش یکجانبه آمریکا برای اعمال اراده‌اش در سایر کشورها در موضوعاتی مانند شیوه‌های تجاری، تکیه تسلیحات و حقوق بشر است، استفاده می‌کنند. پکن با بیان این که به دنبال هژمونی نیست، به همسایگان کوچکتر خود می‌گوید که توسعه اقتصادی چین و قدرت نظامی رو به رشد آن، این کشور را به یک قلدر منطقه‌ای تبدیل نمی‌کند. با این کار، چین تلاش می‌کند تا اعتماد و حمایت سایر کشورها را در برابر برتری هژمونیک غرب جلب کند.



چین قاطعانه اعلام کرده که اکثر اختلافات در سراسر جهان باید با مذاکرات صلح‌آمیز حل شود. در سازمان ملل، چین اغلب از رای دادن به قطعنامه‌هایی که تحریم‌ها یا مداخلاتی را برای معکوس کردن تهاجمات، پایان دادن به جنگ‌های داخلی یا توقف تروریسم الزامی می‌کند،



خودداری می‌کند. به‌عنوان یک عضو دائم شورای امنیت، رای منفی چین به منزله حق وتو خواهد بود و کشورهای طرفدار مداخله را خشمگین می‌کند. این رای ندادن یا ارائه رای ممتنع، به چین اجازه داده است تا زیرکانه در چندین مورد -بدون تغییر تعهد خود نسبت به عدم مداخله- رفتار کند. این رویکرد باعث شده تا وجهه خوبی نسبت به غرب در میان بسیاری از کشورها به‌دست بیاورد؛ به‌ویژه در مواردی که غرب اصرار بر مداخله داشته است.

البته، این اصول اخلاقی بیان‌شده به این معنا نیست که سیاست خارجی چین واقع‌بینانه یا استراتژیک نیست. در بیشتر موارد، اصولی که بیان می‌شوند در واقع با نیازهای استراتژی چینی مطابقت دارند. در مکان‌های نسبتاً دور از چین (مانند خاورمیانه، آفریقا و آمریکای لاتین) چند اصل ساده در واقع منعکس‌کننده منافع چینی‌هاست. مخالفت با مداخله قدرت‌های بزرگ و دفاع از حاکمیت و برابری بین دولت‌ها، نه‌تنها یک تفکر بلندپایه است، بلکه نشان‌دهنده منافع ملی چین در مناطقی است که چین نمی‌تواند خودش مداخله کند.

از نظر اجتماعی-اقتصادی، چین از نظر ارائه کمک به کشورهای در حال توسعه، نسبت به غرب مزیت‌هایی را ایجاد کرده است. مشروط بودن و گزینش‌پذیری، معضلی را برای رویکرد غربی‌ها در قضیه کمک مالی به آفریقا ایجاد کرده و ماهیت مرکزی توسعه و حکمرانی خوب چینی‌ها، روز به روز آن را برای غربی‌ها بزرگ‌تر می‌کند. پکن در مسیر ارائه کمک‌ها به آفریقایی‌ها، با این معضل مواجه نیست؛ زیرا چینی‌ها چنین شرایطی را در قبال ارائه کمک‌های مالی اعمال نمی‌کنند. در عوض، رویکرد چینی شامل ساخت زیرساخت همراه با امور مالی، فناوری، مهندسان و کارگران چینی است. اگرچه این رویکرد ممکن است در نگاه غربی‌ها قدیمی به‌نظر برسد و اگر چه ممکن است اشتغال مستقیم کمتری را در کشورهای دریافت‌کننده ایجاد نماید، اما اثرات خارجی مثبت غیرمستقیم مرتبط با پروژه‌های کمک مالی چینی، می‌تواند تاثیر زیادی بر شروع و انرژی بخشیدن به اقتصادهای محلی داشته باشد. به‌طور گسترده پذیرفته شده است که زیرساخت‌ها نقش مهمی در توسعه اقتصادی ایفا می‌کنند و فقدان زیرساخت‌های فیزیکی، به‌دلایلی منجر به کندی رشد اقتصادی در بیشتر مناطق آفریقا می‌شود. تا این‌جا شاهد این بوده‌ایم که با به‌حداقل رساندن هزینه‌های حمل‌ونقل (جاده‌ها) و هزینه‌های مبادله (شبکه‌های ارتباطی) و امکان تجارت داخلی و بین‌المللی (از طریق افزایش تخصص)، سرمایه‌گذاری‌های عمده چین در زیرساخت‌ها در آفریقا، به ایجاد رشد اقتصادی و در نتیجه ایجاد اشتغال غیرمستقیم در مقایسه با رویکرد غرب منجر شده است. برخی کارشناسان استدلال می‌کنند که توسعه اقتصادی اخیر در آفریقا، حداقل تا حدی، نتیجه افزایش تجارت این قاره با چین و ایجاد زیرساخت‌ها توسط پکن است.



همچنین استدلال می‌شود که رویکرد چین قادر به مقابله با حلقه سخت توسعه‌نیافتگی در آفریقا است؛ چیزی که رویکرد کمک‌های غرب قادر به پرداختن به آن نیست. علاوه بر این، رویکرد چین عمدتاً به دلیل مزیت نسبی‌اش در تولید و سازگاری کمک‌های مالی‌اش با منابع (به‌ویژه نیروی کار فراوان)، در قبال کشورهای آفریقایی مؤثر است؛ رویکردی که تقلید از آن برای غرب غیرممکن است. آفریقا سال‌ها مستعمره بوده و بازارهای آن در انحصار غرب. اما اکنون چین وارد عمل شده و رقابت برای کمک مالی و سرمایه‌گذاری در آفریقا افزایش یافته است. رقابت برای ارائه کمک به کشورهای آفریقایی بالا گرفته است؛ شاید با این انتظار که این کمک‌های مالی منجر به افزایش تجارت و بهبود دسترسی به بازارهای آفریقا به‌ویژه منابع طبیعی شود. با این حال، تنها می‌توان امیدوار بود که با بهبود کارایی و اثربخشی آن، این رقابت فزاینده بین چین و غرب در زمینه کمک مالی، در نهایت به نفع آفریقا تمام شود.

از نظر سیاسی-اجتماعی، به نظر نمی‌رسد که سیستم سیاسی آمریکا به اندازه گذشته الهام‌بخش بسیاری از مردم آفریقا باشد. آفریقایی‌ها دریافته‌اند که واشنگتن چیز زیادی برای ارائه به آن‌ها از نظر سرمایه اجتماعی-سیاسی ندارد و درس‌های اجتماعی-سیاسی بسیار کمی برای آموختن دارد. آفریقایی‌ها علاقه‌ای به صحبت علیه واشنگتن ندارند، زیرا از قدرت سخت آمریکا می‌ترسند و در ترس از پهنادهای مرگبار و اعمال تحریم‌های بی‌رحمانه از طریق «آفریکام» (ستاد فرماندهی آفریقای ایالات متحده آمریکا) قرار دارند. از سوی دیگر، چین تأثیرات مثبت اجتماعی-سیاسی بر آفریقا، رهبران آفریقایی و آن‌ها را بخش‌دارای سواد ایدئولوژیک مردم جوامع آفریقایی گذاشته است. بسیاری از آفریقایی‌ها اکنون روش چینی برای مدیریت اقتصاد سیاسی را بسیار برتر از آمریکا و دولت‌های غربی می‌دانند. چین و سایر



اقتصادهای عاقل آسیایی، حتی جهان را از فاجعه بانکی ناشی از تصمیمات برخی رهبران و بازرگانان حریص غربی نجات دادند که از سال ۲۰۰۸، باعث سختی‌های پرشماری برای آفریقایی‌ها شده بود.



از حیث اجتماعی-فرهنگی، قدرت نرم آمریکا در آفریقا در حال کاهش است. در حالی که قدرت نرم چین در حال افزایش است. استفاده از زبان انگلیسی در آفریقا، دیگر به‌سختی نمونه‌ای از قدرت نرم آمریکا محسوب می‌شود، اما افزایش یادگیری زبان چینی نمونه‌ای از قدرت نرم رو به رشد پکن است. جوانان آفریقا، دیگر به‌ندرت وقتی به‌انگلیسی صحبت می‌کنند، آمریکا و بریتانیا را سرزمین شیر و عسل می‌دانند. اما آن دسته از جوانان آفریقایی که چینی می‌آموزند، چین را سرزمین فرصت‌هایی می‌دانند که امیدوارند با آن تجارت کنند. پس از یادگیری موفقیت‌آمیز زبان در ۵۹ موسسه کنفوسیوس که در همه‌جای آفریقا تبدیل به نمادهای بزرگ قدرت نرم چین شده‌اند، آن‌ها به عرصه‌های مختلف تجارت و سیاست وارد می‌شوند. علاوه بر این، قدرت نرم آسیایی در صنعت سرگرمی در آفریقا، از آمریکایی‌ها پیشی گرفته است. پکن در مسیر شناسایی حوزه‌های تعامل جدید برای اطلاع‌رسانی و تاثیرگذاری بر بحث‌های سیاسی مرتبط با سیاست خارجی چین -مانند سرمایه‌گذاری‌هایش در بانک توسعه جدید مستقر در شانگهای که به‌عنوان ساز و کار تامین مالی جایگزین برای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ایجاد شده است- تردیدی در اعمال مرزبندی‌هایش نداشته است.

در سال ۲۰۱۱، پس از سال‌ها مشورت با دولت‌های آفریقایی، «مجمع اندیشکده‌ای چین و آفریقا» (CATTF) تاسیس شد. این انجمن که توسط «بانک توسعه» چین تامین مالی می‌شود، تحقیقات و آموزش سیاست مشترک را در میان اندیشکده‌های خصوصی و دولتی برتر چینی و آفریقایی ترویج



می‌کند. بیش از ۳۸۰ مدیر و محقق ارشد از اندیشکده‌های برجسته آفریقایی و چینی در هفتمین CATTF سالانه در پکن در جولای ۲۰۱۸ شرکت کردند. استراتژی ابتکار کمربند و جاده و چندین نسخه از خط‌مشی‌ها در مورد همکاری صنعتی، تجاری و مساعدت‌ها در دستور کار اصلی آن بود.



دهمین نشست مجمع اندیشکده‌ای چین و آفریقا

آکادمی دولتی علوم اجتماعی چین، بر چندین قرارداد نهادی بین اندیشکده‌های چینی و آفریقایی نظارت می‌کند تا بخشی از تلاش بزرگ‌تر برای دریافت حمایت گسترده آفریقایی از مواضع سیاست چین باشد. این مشارکت‌های تحقیقاتی موضوعاتی مانند همکاری امنیتی چین، روابط تجاری، اصلاحات سازمان ملل و مسئله حکمرانی را پوشش می‌دهند. سپس از این تحقیق برای تدوین سیاست‌های دولت چین و تاثیرگذاری بر سیاست‌های آفریقایی استفاده می‌شود.

۵-۴ رسانه

«مجمع همکاری رسانه‌ای چین و آفریقا»، افزوده جدیدی به مجموعه تعاملات قدرت نرم چین است. در حالی که آژانس‌های رسانه‌ای چینی از دهه ۱۹۶۰ در این قاره فعالیت می‌کنند، ایجاد پلتفرم‌هایی برای تعامل مستقیم با اصحاب رسانه در آفریقا و تاثیرگذاری از خلال آن‌ها را شاهد هستیم. در ژوئن ۲۰۱۸، حزب کمونیست، چهارمین مجمع سالانه خود را برگزار کرد و ۴۰۰ عضو آژانس‌های رسانه‌ای دولتی و خصوصی آفریقایی را گرد هم آورد



تا در مورد محیط رسانه‌ای جهانی، وضعیت رسانه‌های آفریقایی و پخش دیجیتال گفتگو کنند.

چندین قرارداد جدید نیز مورد مذاکره قرار گرفت؛ از جمله قراردادی که طی آن، «استار تایمز» مستقر در پکن - یک شرکت جدید در صنعت تلویزیون ماهواره‌ای در آفریقا - تلویزیون ماهواره‌ای دیجیتال را در ۱۰ هزار روستا در جنوب صحرای آفریقا مستقر خواهد کرد. صدا و سیما برای چین بسیار مهم است زیرا به دنبال تاثیرگذاری بر بحث‌های سیاسی و مقابله با روایت‌های منفی است. خبرگزاری «شینخوا» به عنوان بزرگترین رسانه جهان، یک آژانس در سطح کابینه است که در کمیته مرکزی قدرتمند حزب کمونیست نیز حضور دارد. در سال ۲۰۱۸، شینخوا یک دفتر منطقه‌ای آفریقایی در نایروبی تاسیس کرد. این اولین باری است که شینخوا یک بلوک اداری در خارج از پکن می‌سازد، زیرا دفاتر آن قبلاً همیشه از فضاهای استیجاری بهره می‌بردند.



پس از تکمیل، این دفتر بزرگترین مورد از میان ۱۷۰ دفتر بین‌المللی شینخوا خواهد بود. دفتر مذکور، شبکه جهانی تلویزیون چین را در خود جای خواهد داد. پکن همچنین به دنبال شکل دادن به شیوه‌ها و ارزش‌های رسانه‌ای آفریقا به عنوان بخشی از راهبرد نفوذ رسانه‌ای خود به آفریقا بوده است. در سال ۲۰۱۷، «مرکز مطبوعاتی چین-آفریقا» - بازوی تخصصی وزارت خارجه چین - سومین برنامه تبادل رسانه‌ای ۱۰ ماهه خود را برای متخصصان رسانه در آفریقا برگزار کرد. موضوعات آموزشی شامل مدیریت رسانه و اخلاق، سیاست و فرهنگ چین و روابط چین و آفریقا، همه بخشی از کمپین شی برای «افزایش قدرت نرم چین، ارائه



«ژانگ یانکیو» -مدیر مرکز تحقیقات ارتباطات آفریقا در دانشگاه ارتباطات چین- در رابطه با اهمیت رسانه‌های چینی در آفریقا این‌گونه می‌گوید: رسانه‌های غربی نقش «سگ نگهبان» را در آفریقا دارند؛ در حالی که رسانه‌های چینی معتقد و پیرو «روزنامه‌نگاری سازنده» هستند». او سپس این تفاوت را توضیح می‌دهد: «روزنامه‌نگاری سازنده می‌تواند هم مثبت و هم منفی باشد، اما هدف، یافتن راه حل است. ایده این است که نوع جدیدی از تعادل را ایجاد کنیم و نوع جدیدی از نور را به این قاره بتابانیم. به‌جای این‌که فقط وضعیت را گزارش کنیم. بگیریم که رسانه‌های غربی حقیقت را بگویند؛ اما اگر شما حقیقت را بگویید و اوضاع بدتر شود و مردم از سفر به آفریقا بترسند، این به نفع کیست؟ وقتی به رسانه‌های غربی نگاه می‌کنید، در بسیاری از مواقع استراتژی آن‌ها جنگجو بودن است. اما کاری که ما می‌خواهیم انجام دهیم این است که به‌جای این‌که مردم را به بحث و جدل وادار کنیم، بگوییم «مسئله این است، این چالش است و این راه حل است».

چین در حال تقویت ظرفیت انتقال وجهه بین‌المللی خود در آفریقا با توسل بر توان رسانه‌های نوظهورش برای افزایش جذابیت و اعتبار گفتمان خارجی خود است. پکن، قصه چین را به‌خوبی بیان می‌کند، صدای چین را به‌خوبی منتقل می‌کند و ویژگی‌های چینی را به‌خوبی جا می‌اندازد.



چین بیشتر «دیپلماسی عمومی» را به کار می‌گیرد، تا قدرت نرم. چینی‌ها اساساً الگوی تبلیغاتی داخلی خود را جهانی کرده‌اند. پکن همچنین پول زیادی را برای تبلیغات و رسانه هزینه کرده است و شینهوا و سامانه تصاویر مداربسته را به رسانه‌های جهانی تبدیل کرده است. سال‌هاست که چین برای ساخت پروژه‌های زیرساختی در مقیاس بزرگ و اعطای وام‌های ارزان در ازای دسترسی به منابع طبیعی و بازارهای رو به رشد قاره سیاه، میلیاردها دلار را در سراسر آفریقا پمپاژ می‌کند.

در دهه گذشته، چین به‌عنوان بزرگترین شریک تجاری آفریقا، خیلی بی‌سر و صدا مبالغ قابل توجهی را در ساخت زیرساخت‌های ارتباطی در سراسر آفریقا سرمایه‌گذاری کرده و ارتقا‌های فنی را برای پخش‌کنندگان دولتی و آموزش خبرنگاران در سراسر قاره فراهم نموده ایجاد نموده است.

و اکنون، استراتژی رسانه‌ای چین در آفریقا با ارائه اخبار مشتری‌محور و شکار برخی از بهترین استعدادهای روزنامه‌نگاری برای ارائه اخبار به آفریقا و بقیه نقاط جهان، گامی فراتر برداشته است. اما تحلیلگران معتقدند که گسترش سامانه تصاویر مداربسته در آفریقا، راهی برای پکن به‌منظور تغییر روایت دخالت چین در این قاره، از «بهره‌برداری» به «فرصت‌سازی» است. تعامل عمیق چین با آفریقا، از سوی غرب اغلب به‌عنوان غارت قاره غنی از منابع به‌تصویر کشیده می‌شود.



«یوشان وو» -محقق ارشد موسسه امور بین‌الملل آفریقای جنوبی- تلاش‌های رسانه‌های دولتی چین برای افزایش نفوذ این کشور در آفریقا و سایر بخش‌های جهان در حال توسعه را بخشی از یک حرکت بزرگ‌تر قدرت نرم می‌داند. او معتقد است که چین ابتکاراتی با هدف ایجاد تصویری مثبت در مناطقی صورت می‌گیرد که پکن از نظر اقتصادی و سیاسی در آن‌ها فعال است.

قدرت نرم چین در آفریقا

۵-۵ آموزش رهبری و مدیریت

در سال ۲۰۱۶، چین تعداد بورسیه‌های سالانه اعطا شده به رهبران دولت‌های آفریقایی را از ۲۰۰ مورد به یک‌هزار مورد افزایش داد. آموزش رهبری و مدیریت، اکنون شامل پارلمان‌ها، دولت‌های محلی، گروه‌های بی‌طرف سیاسی و حتی احزاب مخالف است. این آموزش‌ها که توسط «مدرسه مرکزی حزب کمونیست» چین برگزار می‌شود، تئوری و عمل تشکیل حزب، تکنیک‌های تبلیغاتی، آموزش و توسعه کادر و مدیریت تعاملات بین حزب، دولت و ارتش را پوشش می‌دهد. مربی‌گری در موسسات چینی، بخشی از این برنامه‌ها را تشکیل می‌دهد و شرکت‌کنندگان به سفرهای میدانی می‌پردازند تا از نحوه حل مشکلات محلی توسط کادرهای حزبی،



آگاهی کسب کنند.

رهبران ارشد دولت‌های آفریقایی معمولاً در پکن آموزش می‌بینند؛ در حالی که مقامات میان‌رده و پایین‌رده به دفاتر حزبی استانی و محلی فرستاده می‌شوند. حمایت از دانشگاه نایرره در تانزانیا، نشان‌دهنده رویکرد جدیدی برای این نوع آموزش رهبری است. این برنامه‌ها برای لیگ‌های جوانان حزب حاکم، از طریق «انجمن رهبران جوان چین-آفریقا» مرور می‌شوند. در سال ۲۰۱۸، برنامه‌ای در استان «گوانگ‌دونگ» چین برای آموزش به ۷۰ رهبر جوان آفریقایی از بیش از ۴۰ حزب حاکم در کشورهای آفریقایی برگزار شد. «جشنواره جوانان چین-آفریقا»، نسخه چینی «ابتکار بین آمریکا و رهبران جوان آفریقایی» است که شامل رهبران جوان از میان جامعه مدنی، عرصه تجارت، رسانه‌ها و دانشجویان است و سومین نشست آن در ژوئن ۲۰۱۸ در پکن برگزار شد.



دسامبر ۲۰۱۵/ نمایندگان اعزامی حاضر در نشست سران مجمع همکاری چین و آفریقا (FOCAC) در ژوهانسبورگ

تمرکز چین بر حاکمیت فرعی نیز گسترش یافته است. «مجمع همکاری دولت‌های محلی چین و آفریقا» (CALGC) هر ساله چند صد مدیر دولت‌های محلی آفریقایی را مورد آموزش قرار می‌دهد. آن‌ها در نهادهای دولتی محلی در چین کار می‌کنند تا در مورد مدیریت، اداره کردن و بودجه‌بندی دولت محلی بیاموزند. رهبران محلی آفریقا و چین نیز به‌طور منظم در نشست‌های CALGC برای به‌اشتراک گذاشتن تجربیات، با هم ملاقات می‌کنند. نشست‌های سال ۲۰۱۲ و ۲۰۱۵ بر توسعه صنعتی در استان‌ها و شهرها و چگونگی جذب سرمایه‌گذاری توسط دولت‌های محلی متمرکز



شده بودند. نشست ماه می ۲۰۱۸، در مورد کاهش فقر بحث کرد. در مجموع، بیش از یکهزار کارمند دولت‌های محلی قاره آفریقا از بیش از ۴۰ کشور آفریقایی، از زمان شروع این برنامه‌ها در سال ۲۰۱۲، در آن‌ها شرکت کرده‌اند.

بسیاری از کشورهای آفریقایی، تغییرات محسوسی را در سبک‌ها و مدل‌های حکومتی خود در نتیجه‌ی این تعاملات عمیق ایجاد کرده‌اند. آنگولا، اتیوپی، موزامبیک و تانزانیا بسیار مشتاق به‌کارگیری مدل توسعه چین، با تأکید بر رشد قوی صادراتی، مشارکت شدید دولت در اقتصاد و توسعه صنایع با محوریت نیروی کار بوده‌اند.

برخی از دانشگاهیان چین، از اتیوپی به‌عنوان «چین آفریقا» یاد می‌کنند. سیاست‌های این کشور در زمینه مناطق ویژه اقتصادی و توسعه زیرساخت‌ها، از مدل چینی اقتباس شده است. از سال ۱۹۹۴، هیئت‌های متعددی از جبهه دموکراتیک انقلابی خلق اتیوپی، به‌منظور مطالعه سیستم حکومتی چین، به این کشور سفر کردند. این حزب دارای خصیصه‌های مشابه بسیاری با حزب کمونیست چین است؛ از موارد مشابه این حزب می‌توان به احزاب حاکم در اریتره، نامیبیا، رواندا، سودان جنوبی و سودان اشاره کرد. برخی از این خصیصه‌ها عبارتند از اصل برتری حزب بر دولت، تأکید بر آموزش ایدئولوژیک و «سانترالیسم دموکراتیک» که انتقاد را تنها در محدوده‌های تعیین‌شده مجاز می‌داند. در بسیاری از این مدل‌ها، به‌ویژه آن‌هایی که در جنبش‌های آزادی‌بخش سابق اشتراک داشتند، ارتش در خدمت گسترش حزب حرکت می‌کند و تابع ساختارهای آن است که یکی از ویژگی‌های اصلی نظام چین است.

در جولای ۲۰۱۸، «جان ماگوفولی» -رئیس‌جمهور تانزانیا- سنگ‌بنای دانشگاه «موالیمو نایره» را که به‌نام «ژولیوس نایره» -نخستین رئیس‌جمهور این کشور- نامگذاری شد را گذاشت. این پروژه ۴۵ میلیون دلاری که به‌طور کامل توسط دولت چین تأمین شد و به‌انجام رسید، آموزش مدیریت است به رهبران نوظهور کشورهای تحت حاکمیت «جنبش‌های آزادی‌بخش سابق آفریقای جنوبی» (FLMSA). تصمیم برای ساخت این دانشگاه در اجلاس دوسالانه FLMSA در می ۲۰۱۷ گرفته شد. تصمیمی که جبهه سیاسی «کنگره ملی آفریقا» از آفریقای جنوبی، «چاما چا مایندوزی» (حزب انقلاب) از تانزانیا، «جبهه آزادی‌بخش» از موزامبیک، «جنبش خلق برای آزادی آنگولا» از آنگولا، «سازمان خلق جنوب غربی آفریقا» از نامیبیا و «اتحاد ملی آفریقایی زیمبابوه-جبهه میهن‌پرستانه» از زیمبابوه را کرده هم آورد. همه در طول



مبارزه خود با آپارتاید و استعمار، از حمایت چین برخوردار بودند. این ابتکار و ابتکارات دیگر، نشان‌دهنده توانایی رو به رشد چین برای پیشبرد منافع راهبردی خود از طریق همکاری و مشوق‌هاست. در نوزدهمین کنگره حزب کمونیست چین (CPC) در اکتبر ۲۰۱۷، «شی جین‌پینگ» آن را «قدرت نرم با ویژگی‌های چینی» خواند. چین با نگاه هوشمندانه به مفهوم قدرت نرم که از نوشته‌های جوزف نای در اوایل دهه ۱۹۹۰ در مورد اهمیت فرهنگ، ارزش‌ها و آرمان‌ها برای شکل دادن به هنجارهای جهانی اقتباس شده است، در بستر زمان، استفاده بهینه کرده است. در سال ۲۰۱۷، «وانگ هونینگ» -یکی از حامیان اصلی قدرت نرم- به‌عنوان یکی از اعضای بالاترین نهاد حکومتی چین یعنی «کمیته دائمی پلیتبوروی حزب کمونیست چین» انتخاب شد. شی در کنگره اکتبر گفت: «چین یک رهبر جهانی در قدرت ملی و نفوذ بین‌المللی خواهد شد. ما ظرفیت خود را برای روایت داستان‌هایمان، ارائه دیدگاهی چندبعدی و تقویت قدرت نرم فرهنگی چین بهبود خواهیم داد».

۶-۵ پر کردن خلاء

قدرت نرم چین در زمان‌هایی شتاب می‌گیرد که قدرت‌های سنتی مانند اتحادیه اروپا و آمریکا تعهدات جهانی خود را کاهش می‌دهند. این امر به آن‌چه که همچنان یک استراتژی بزرگ سنجیده‌شده، بلندمدت و پایدار است، قدرت و تمرکز بیشتری بخشیده است.

رهبران چین، در پیگیری اهداف راهبردی بدون اتکا به ابزارهای سنتی روابط خارجی ماهرتر شده‌اند و توجه بیشتری به آن کرده‌اند. علاوه بر این، با رشد نفوذ جهانی چین، پکن در مقایسه با گذشته، نسبت به ترویج شجاعانه ارزش‌ها و مدل‌های چین مخالفت چندانی از خود نشان نمی‌دهد. در واقع، بسیاری از افراد درون تشکیلات سیاسی چین، از این رویکرد به‌عنوان یک فرصت استراتژیک جهت ارائه جایگزین‌هایی برای هنجارهای غربی استقبال می‌کنند. با توجه به این‌که استراتژی بزرگ چین اکنون به خوبی جا افتاده است، می‌توان انتظار داشت که ابتکارات قدرت نرم این کشور هم‌زمان با فعالیت‌های نظامی و اقتصادی این کشور گسترش یابد و این امر در هیچ کجا به اندازه آفریقا مشهود نیست.



رئیس‌جمهور چین در نشست سه‌سالانه این کشور با سران کشورهای آفریقایی

۵-۷ دیپلماسی واکسن

در قضیه پاندمی کووید-۱۹، چشم‌انداز دیپلماسی، با سوءظن متقابل، پنهان‌کاری و عزم دولت‌ها برای سبقت گرفتن از دیگری در آفریقا مشخص شده است. برخی از دولت‌های قدرتمند، با تولید واکسن‌های متعدد در غیاب یک شتاب جهانی منسجم، شروع به استفاده از فرصت برای تقویت روابط منطقه‌ای و ارتقای قدرت و موقعیت جهانی خود کردند. کشورهایی چون چین، آمریکا، هند، بریتانیا و روسیه. اما این چین بود که از مارس ۲۰۲۱ با ارائه موفقیت‌آمیز دوز رایگان به ۶۹ کشور جهان، پیش‌تاز این رقابت بود. پکن مطابق با هدف دیپلماسی عمومی‌اش که در آن از دهه ۱۹۹۰ کمک‌های مربوط به توسعه‌بخشی و فعالیت‌های تجاری را با هم ترکیب کرده است، بر آسیا، آفریقا و کشورهای آمریکای لاتین تمرکز کرده است.

در حالی که آمریکا تحت رهبری دونالد ترامپ به دلیل بازی در نقش قربانی، فاقد ابتکار استراتژیک بود، از سوی دیگر پکن در نقش یک بازیگر دیپلماتیک مشتاق عمل کرد که مصمم بود از سرزنش مستقیم غرب در مورد منشا ویروس اجتناب کند. استراتژی دیپلماتیک چین شامل تحویل تجهیزات حفاظت فردی (PPE) و واکسن‌ها بود. این در دستور کار پکن بود که خود را به‌عنوان رهبر بهداشت جهانی معرفی کند. روسیه نیز دیپلماسی قدرت نرم‌اش را با ارائه واکسن «اسپوتنیک وی» محک زد و موزامبیک، نیجریه و آفریقای جنوبی را تحت پوشش قرار داد.



چین دیپلماسی واکسن را به کار گرفت تا شهرت نسبتاً ضعیف بین‌المللی خود را در برخی نقاط جهان تقویت کند و حقیقتاً در رقابت با دولت‌های خوش‌نام عرصه بین‌الملل، خیلی خوب عمل کرد. اتهامات در مورد منشا کووید-۱۹ نسبت به چین، یک بدبینی جهانی و تصویر منفی علیه این کشور را به وجود آورده بود. اما خلاء قدرت نرم آمریکا در آفریقا، به فرصتی جغرافیایی تبدیل شد که به‌درایت تمام از آن بهره برد. این خلاء، به این دلیل به وجود آمد که آمریکا تحت رهبری ترامپ از صحنه بین‌المللی عقب‌نشینی کرد.

در تابستان سال ۲۰۲۰، رئیس‌جمهور چین علاوه‌بر دیگر رهبران جهان، با «محمد ششم» -پادشاه مراکش- تماس تلفنی گرفت و اطمینان داد که واکسن‌های چینی یک «کالای عمومی جهانی» خواهند بود. «وانگ یی» -وزیر امور خارجه چین- نیز سفری را به آفریقا آغاز کرد و برای متحدان احتمالی پکن، اطمینان‌بخشی کرد. وانگ از نیجریه، جمهوری دموکراتیک کنگو، بوتسوانا، تانزانیا و سیشل بازدید کرد که نشانگر جذب شدن رهبران آفریقا به سمت پکن در قضیه واکسن بود.

پکن با بهره‌گیری هوشمندانه از دیپلماسی عمومی‌اش، پروژه‌های کمک‌رسانی، کمک‌های بلاعوض و وام‌های کم‌بهره را به هم مرتبط ساخته تا روابط اقتصادی



نزدیک‌تری با کشورهای آفریقایی ایجاد کند. در اپیدمی «ابولا» در سال ۲۰۱۴، با موفقیت تمام، نیروی خود در سیرالئون، لیبریا، گینه و غنا را بسیج کرد؛ تقریباً به همان روشی که دوزهای واکسن «سینوفارم» را به متحدان آفریقایی مانند زیمبابوه، موزامبیک و نامیبیا اهدا کرد. در فقط یکی از نمونه‌ها، سیل تجهیزات درمانی از طریق بنیاد «جک ما» که با خطوط هوایی اتیوپی همکاری می‌کند، به سمت آفریقا سرازیر شد.



دیپلماسی واکسن چین که به‌عنوان یک مدل ترکیبی از تجارت و سیاست عمل کرده است، از دوزهای واکسن برای تقویت روابط مستقر و بهره‌برداری از فرصت‌های جدید بهره برده است. اما تنها تعداد کمی از دوزها رایگان بودند، زیرا برخی از آن‌ها برای خرید از طریق وام ارائه شده بودند. هزینه دوزهای سینوفارم از ۱۸,۵۰ دلار به ازای هر دوز در سنگال، تا ۴۴ دلار در چین متغیر بود.

استثنائاتی نیز وجود داشت. در حالی که دیپلماسی واکسن چین به روابط دوستانه با بسیاری از کشورهای آفریقایی کمک کرد، اما این قضیه در مورد نیجریه صادق نبود. خبر ورود پرسنل پزشکی چینی برای کمک به کاهش همه‌گیری، منجر به واکنش سریع پزشکان در نیجریه شد که احساس می‌کردند بسیار بهتر از پرسنل پزشکی چینی هستند. در کنار آن، برخی کارشناسان آفریقایی و غربی، اهداف چین و سطح کیفی کالاهای درمانی آن را زیر سوال برده‌اند.



دیپلماسی واکسن همچنین شامل تلاش‌هایی برای تضعیف اعتماد در مورد نیات و کارایی قدرت‌های رقیب است. غرب چین و روسیه را به برگزاری کمپین‌های اطلاعات نادرست که اعتماد به واکسن‌های غربی را تضعیف می‌کنند، متهم کرده است. روسیه اسپوتنیک وی را با رویکردی به مجارستان عرضه کرد که مسلماً برای تضعیف اتحاد اتحادیه اروپا طراحی شده بود؛ درست همان‌طور که غرب نیز در مورد اعتبار تلاش‌های چین و روسیه در ساخت واکسن تردید ایجاد کرد. غرب همچنین چین را به این متهم کرد که چگونه در حالی که منشا شیوع ویروس بوده، سعی در ایفای نقش ناجی دارد؟

هر چند که به اعتقاد کارشناسان، دیپلماسی واکسن چین و دیگر کشورهای رقیب، منجر به ایجاد رقابت تنگاتنگ و شتاب در حل مسئله و فوایدی در راستای ریشه‌کردن شد، اما رقبا همچنان سطح کارایی واکسن‌های یکدیگر را زیر سوال می‌برند و یکدیگر را متهم به استفاده ابزاری از واکسن برای نفوذ بیشتر در مناطق مورد علاقه می‌کنند.

۵-۸ سرمایه‌گذاری و وام‌های سخاوتمندانه

جنبه دیگر نفوذ قدرت نرم چین در آفریقا در قالب کمک‌های اقتصادی و توسعه‌ای‌اش پیش رفته است. این امر، شاهد ارائه کمک‌ها و زیرساخت‌های چینی بوده است که این مورد به عنوان بخشی از طرح کمربند و جاده چین ارائه شده است. در نتیجه، پکن توانسته است از

بی میلی آشکار دیگر بازیگران خارجی برای ارائه کمک‌های مشابه سرمایه‌گذاری کند تا جایی که آن را قادر ساخته تا به بزرگترین شریک اقتصادی این قاره تبدیل شود.

علاوه بر ارائه کمک‌های توسعه‌ای، چشم‌انداز چین برای توسعه این قاره را باید قویا در نظر گرفت. این امر، به تجارب چین از توسعه اقتصادی برمی‌گردد که جذابیت آن را برای کشورهای آفریقایی افزایش داده است. مثلا به‌عنوان یکی از نتایج این امر، پکن با برنامه‌های سرمایه‌گذاری ۱۵ میلیارد دلاری در جیبوتی، این کشور را به یکی از میدان‌های تجارت‌اش تبدیل کرده است. درست بر خلاف طرح‌های فرانسوی‌ها که «بدون پول و استراتژی» جلو آمدند و مورد تمسخر جامعه بین‌المللی قرار گرفتند، پکن در جلب نظر نخبگان حکومتی جیبوتی موفق عمل کرده است. قدرت نرم اقتصادی چین تضمین کرده است که پکن هم پول را دارد و هم استراتژی را.

یک نمونه دیگر، سنگال است که در آن، بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱، تقریباً ۲۶ پروژه مالی توسعه رسمی چین شناسایی شده است. این پروژه‌ها حدود ۱۰۰ میلیون دلار تخمین زده می‌شود که توسط بانک «اکسیم» چین تامین مالی شده‌اند.



شی جین‌پینگ در سال ۲۰۱۵ در اجلاس همکاری‌های چین و آفریقا ضمن تاکید بر دوستی طبیعی و سرنوشت مشترک دو طرف، مراودات‌شان را یک معامله برد-برد دانست. این که دست‌کم



تاکنون، این یک معامله برد-برد بوده را می‌توان پذیرفت اما این‌که با توجه به بازی وام‌های سنگین و وضعیت ضعیف کشورهای آفریقایی در بازپرداخت آن‌ها، کار به کجا ختم خواهد شد، موضوع بحث کنونی نیست و نیازمند بررسی در نوشتار و جستار مفصل دیگری است و در این نوشتار صرفاً از بعد قدرت نرم اشاره‌ای مختصر به آن خواهیم داشت.

این معامله برد-برد که شی از آن سخن می‌گوید، بنابر ادعای گزارش سال ۲۰۱۹ روزنامه «لوموند» فرانسه، تاکنون ناجی قاره آفریقا بوده است. گزارشی که مدعی است بدون چین، آفریقا احتمالاً در حال حاضر منطقه‌ای نابودشده بود.

صرف‌نظر از بحث آینده وام‌ها، این معامله زمینه بسیار مساعدی برای سرمایه‌گذاری‌های بزرگ چین فراهم می‌کند. در مقابل، سرمایه چین در حکم تامین مالی نیاز گسترده کشورهای آفریقایی به طرح‌های عمرانی و زیرساخت‌های حیاتی عمل خواهد کرد.

واقعیت این است که چین در یک دهه گذشته رویکردی استثنایی را در قبال کشورهای در حال توسعه یا توسعه نیافته آفریقایی در پیش گرفته است. پکن، وام‌های سخاوتمندانه‌ای را همراه با نقشه راه پروژه، نیروی انسانی و امکانات استفاده از منابع مالی در اختیار آن‌ها قرار داده است و با زیرکی تمام، برخلاف نهادهای مالی بین‌المللی، در ساختار اقتصادی و سیاسی دریافت‌کنندگان وام‌ها دخالت نمی‌کند و خواستار اصلاحات در قوانین داخلی آن‌ها نمی‌شود.

غالب وام‌های چین با هدف احداث زیرساخت‌هایی چون راه، راه‌آهن و تاسیس بندر و فرودگاه به کشورهای آفریقایی اعطا می‌شود. چین همراه با سرمایه، نیروی متخصص، ماشین‌های صنعتی و حتی کارگران خود را هم در اختیار این کشورها قرار می‌دهد. پکن به خوبی می‌داند که بیشتر دولت‌های آفریقایی امکان بازپرداخت به‌موقع وام‌ها و بهره آن‌ها را ندارند و در نتیجه، به‌طور فزاینده به چین بدهکار و وابسته می‌شوند. پس با پشتوانه‌ای همچون در اختیار داشتن منابع مالی سرشار، ریسک عدم بازپرداخت وام‌ها را می‌پذیرد و به نفوذ قدرت نرم خود می‌اندیشد.

۹-۵ مدل توسعه چینی

احتمالاً موفق‌ترین و بحث برانگیزترین جنبه قدرت نرم چین، مدل توسعه اقتصادی چین بوده است. پی‌آیند توسعه سریع اقتصادی چین، مدل «سرمایه‌داری دولتی نئوکنفوسیوس» توجه نخبگان حکومتی آفریقا را به‌خود جلب کرده است و تبدیل به بزرگ‌ترین حامیان این مدل شده‌اند. در دهه ۱۹۲۰، «نئوکنفوسیوسیسیم» که به‌عنوان کنفوسیوسیسیم مدرن شناخته می‌شود، شروع به توسعه کرد و با کسب آموخته‌های غربی، به‌دنبال راهی برای مدرن کردن فرهنگ چینی بر اساس



کنفوسیوسیسم سنتی رفت. این مکتب فکری بر چهار موضوع متمرکز است: دگرگونی مدرن فرهنگ چینی؛ روح انسان‌گرایانه فرهنگ چینی؛ توارد ذهنی مذهبی در فرهنگ چینی؛ و روش شهودی تفکر به‌مثابه فراتر رفتن از منطق و حذف مفهوم دفع‌گرایی. اکنون چین با پای‌بندی به کنفوسیوسیسم سنتی و نئوکنفوسیوسیسم، «نئوکنفوسیوسیسم مدرن» را به‌کار گرفته تا گرفتار محصه‌ای که فرهنگ سنتی چین باستان در فرایند مدرنیزاسیون با آن مواجه شد، گرفتار نشود. علاوه بر این، «فرهنگ جهانی تمدن صنعتی» را به جای افکار شخصی سنتی ترویج می‌کند. پکن در ابتدا در مورد این که آیا می‌توان الگوی چین را در خارج از چین تکرار کرد یا نه، تردید داشت اما نخبگان حکومتی کشورهای در حال توسعه، الگوی چین را به‌عنوان نسخه تجویزی و نمونه‌ای موفق برای کشورهای خود انتخاب کردند؛ مدلی که به‌دور از محدودیت‌های اجماع واشنگتن، از آن پیروی کنند. جدیدترین نمونه، ادعای «سیریل رامافوسا» - رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی - بود مبنی بر این که کشورش می‌تواند از مدل توسعه چین درس بگیرد؛ ادعایی که جذابیت چین را برای کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد.



سپتامبر ۲۰۱۸ / سیریل رامافوسا در مراسم افتتاحیه مجمع همکاری چین و آفریقا در تالار بزرگ مردم پکن

۱۰-۵ ایجاد شوک علیه فرهنگ غربی

آشکارترین نمونه این رویکرد چین در آفریقا را می‌توان در سنگال دید. از دیدگاه چینی‌ها،



هنجارهای سیاسی حاکم و افکار عمومی در سنگال به شدت تحت تاثیر قدرت‌های استعماری سابق در این کشور است. برای مثال، روشنفکران چینی بر این تاکید دارند که بسیاری از نخبگان سیاسی و تجاری سنگال در غرب تحصیل می‌کنند و این امر باعث می‌شود که آن‌ها بیشتر با فرهنگ، ایدئولوژی و علایق غربی آشنا شوند. بنابراین چین برای حاکم کردن گفتمان خود در سنگال، با مشکلات روانی، فرهنگی، آموزشی و ارتباطی عظیمی مواجه است.

در کشوری که صنایع عمده فرهنگی مانند فیلم، تلویزیون، موسیقی و زنجیره‌های غذایی در حال حاضر تحت تسلط اروپا و آمریکا هستند، تاسیس مدارس کنفوسیوس چینی، بسیار معنادار است. چین به دنبال این است که با دستکاری فرهنگی ابعاد ذهنی سنگالی‌ها، این کشور را به عنوان نماد وقوع رنسانس آفریقایی به تصویر بکشد. پکن با حرکتی زیرپوستی و بسیار ظریف و متفاوت از مداخله‌گرایی غربی، بی سر و صدا در حال نفوذ است. امپریالیسم فرهنگی قرن بیست و یکم با مدل چینی، نرم، دیجیتال و کمتر تعارض‌آمیز است و در حوزه‌هایی تاثیر می‌گذارد که غرب فاقد شرایط عالی اخلاقی برای تحقیر اقدامات چین است. چینی‌ها با تعبیه موسسات کنفوسیوس در بدنه فرهنگی کشورهای آفریقایی و موسسات آموزشی ملی موجود، سرمایه‌گذاری فرهنگی خود را صورت می‌دهند و به تدریج با گسترش فرهنگ خود در ذهن رهبران فردای آفریقا، هدف اصلی قدرت نرم‌شان را تضمین می‌کنند.



از نظر اجتماعی-فرهنگی، قدرت نرم آمریکا در آفریقا در حال کاهش است، در حالی که قدرت نرم چین در حال افزایش است. استفاده از زبان انگلیسی در آفریقا کم‌فروغ شده و دیگر نمونه‌ای از



قدرت نرم آمریکا نیست، بلکه اکنون یادگیری روزافزون زبان چینی بروز یافته و نمونه‌ای از رشد قدرت نرم چینی است. جوانان آفریقایی انگلیسی‌زبان، آمریکا را سرزمین شیر و عسل نمی‌دانند؛ اما جوانان آفریقایی چینی‌زبان، چین را سرزمین فرصت‌هایی می‌دانند که نوید تجارت موفق را می‌دهد. چین به آن‌ها این وعده را داده است که پس از یادگیری موفقیت‌آمیز زبان چینی در موسسات کنفوسیوس - که در سراسر آفریقا به‌عنوان نمادهای بزرگ قدرت نرم چین فعالیت می‌کنند- می‌توانند وارد عرصه‌های موفق در سایه حمایت چین شوند.

به‌عنوان مثال، فیلم‌های هالیوود و موسیقی پاپ به‌عنوان نمونه‌ای از قدرت نرم آمریکا در سنگال شناخته می‌شوند، اما این امر در حال تضعیف است. شرایط تغییر کرده است. جوانان بیشتر کشورهای آفریقایی، دیگر به هالیوود نگاه نمی‌کنند که چیزهای خوب فرهنگی-اجتماعی آمریکا را ببینند و تحت تاثیر آن قرار بگیرند. آن‌ها به دنبال هالیوود می‌روند تا از هموطنان آفریقایی خود و برادران و خواهران هم‌رنگ خود در آن‌جا، الگوبرداری کنند. آفریقایی‌های موفق زیادی در آمریکا و اروپا وجود دارند و مردم قاره سیاه از این افراد الهام می‌گیرند. آن‌ها دیگر به آمریکا این‌گونه نگاه می‌کنند که یک مجموعه نژادپرستانه اجتماعی-فرهنگی را در خود جای داده که در آن یک سیاه‌پوست هر روز و در همه‌جا به‌ضرب گلوله کشته می‌شود. در نقطه مقابل، جنبه‌های قدرت نرم اجتماعی-فرهنگی چین در آفریقا در حال افزایش است. آن‌گاه که بسیاری از پسران نوجوان و جوان، سبک‌های کونگ‌فو و «بروس لی» را تمرین می‌کنند و فرهنگ چینی را مثبت و سازنده می‌دانند.





اگر آمریکا و چین را که دو دلال برجسته قدرت نرم در جهان هستند، با هم مقایسه کنیم، می‌بینیم که آمریکا پیشتر دارای یک قدرت نرم قدرتمند در سنگال بود و این در حالی است که چین شروع به ایجاد یک قدرت نرم رو به رشد در سراسر آفریقا کرده است و قدرت نرم آمریکا را به چالش کشیده است. از نظر اجتماعی-سیاسی، به نظر نمی‌رسد که نظام سیاسی آمریکا به اندازه گذشته، همچون در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، الهام‌بخش بسیاری از مردم آفریقا باشد. اکنون به نظر می‌رسد واشنگتن بر یک دموکراسی ناکارآمد نظارت دارد. در نقطه مقابل، چین در آفریقا و حتی سنگال سرسخت، تأثیرات مثبت اجتماعی-سیاسی ایجاد کرده است. حالا دیگر بسیاری از آفریقایی‌ها متوجه شده‌اند که روش چینی برای مدیریت اقتصاد سیاسی، بسیار بهتر از روش دولت‌های غیرمسئول آمریکا و به طور کلی غرب است. چین و سایر اقتصادهای عاقل آسیایی، جهان را از خطر فاجعه بانکی ناشی از تصمیمات برخی رهبران و بازرگانان حریص غربی نجات دادند؛ رفتاری که از سال ۲۰۰۸ باعث سختی‌های پرشماری برای آفریقایی‌ها شد.

چین همچون روسیه، هند و برزیل، رفتاری به مراتب بهتر از آمریکا و متحدان غربی‌اش در قبال آفریقایی‌ها دارد؛ کشورهای غربی که برخی از نمایندگان‌شان اغلب در نشست‌های بین‌المللی در سازمان ملل متحد و فراتر از آن، با تکبر و غرور رفتار کرده و از بالا به آفریقایی‌ها نگاه می‌کنند. آمریکا، بریتانیا و فرانسه غالباً برای متقاعد کردن آفریقایی‌ها در مجامع بین‌المللی، به قدرت سخت، تهدید تهاجم نظامی و «دیپلماسی قایق‌های توپدار» متوسل می‌شوند؛ در حالی که چین برای متقاعد کردن آفریقایی‌ها در مجامع بین‌المللی، از دیپلماسی عمل‌گرایانه و متقابل به نفع خود استفاده می‌کند. البته اگر شایعه ساخت پایگاه نظامی در جیبوتی توسط چین درست باشد، تلاشی ناگوار برای تقلید از گزینه‌های قدرت سخت مورد استفاده غرب و گامی در مسیر اشتباه از سوی پکن است.

آفریقایی‌هایی که خارج از قاره آفریقا زندگی می‌کنند، به سمت گوش دادن موسیقی آسیایی رفته‌اند. آمارها نشان می‌دهد که بسیاری از دانشجویان آفریقایی از KTV و سریال‌های درام تلویزیونی چینی استقبال می‌کنند. وقتی آفریقایی‌ها این محصولات فرهنگی را مصرف می‌کنند، در واقع به محصولات قدرت نرم چینی و آسیایی روی آورده‌اند. قدرت نرم چینی در آفریقا به عنوان نماد قدرت نرم آسیایی، سریع‌تر از قدرت نرم آمریکا و غربی در حال افزایش است. داروهای گیاهی چینی -به‌ویژه چای گیاهی- به سرعت در حال تبدیل شدن به یک کالای محبوب در مهمانی‌های طبقه متوسط آفریقا هستند؛ و این یعنی فرهنگی چینی در طبقه متوسط قاره سیاه هم در حال نفوذ است.



۶. منتقدان چه می‌گویند؟

با ترویج زبان و فرهنگ سنتی چین، ابتکارات قدرت نرم چین ماهیت گفتمانی بیشتری به خود گرفته است. این امر به دنبال ارتقای درک چینی‌ها از نقش و هویت چین و همچنین تلاش برای روایت «داستان چین» برای سایر کشورها حاصل شده است. منتقدان قدرت نرم چین، معتقدند که این سیاست‌ها، روایت چینی را تشویق می‌کنند که از مفاهیم تثبیت‌شده قدرت نرم منحرف شود. آن‌ها بر این باورند که در حالی که حضور قدرت نرم چین در آفریقا، این کشور را قادر به دستیابی به دستاوردهایی کرده است - که البته تا حد زیادی قادر به دستیابی به آن‌ها در جهان توسعه‌یافته نیست - نمی‌توان آن را به معنای سنتی قدرت نرم در نظر گرفت. پکن به دنبال تغییر تصویر تثبیت‌شده از چین و همچنین ترویج روایت و هنجارهای چینی است تا واکنش کشورهای دیگر نسبت به چین را به شکلی مطلوب‌تر نسبت به خود شکل دهد. با این رویکرد، این سیاست‌ها بیشتر با هنجارهای چینی - و نه قدرت نرم - مطابقت دارند و همانا همین سیاست‌ها هستند که در تقویت نفوذ چین در آفریقا موثر بوده‌اند.

«ایژیویوم اوتوبو» - عضو غیرمقیم موسسه حاکمیت جهانی در بروکسل - معتقد است که رهبران آفریقایی و چین در سه حوزه اصلی دارای تفاهم هستند: حقوق بشر، منافع اقتصادی و عدم مداخله در امور داخلی. وی بر این باور است که بسیاری از کارشناسان معتقدند که وقتی پای حقوق بشر به میان می‌آید، آفریقا صراحتاً در برابر غرب می‌ایستد. مثلاً در جریان رای‌گیری شورای حقوق بشر سازمان ملل در ژوئن ۲۰۲۰، وقتی بحث قانون بحث‌برانگیز امنیت ملی هنگ‌کنگ مطرح شد که مجازات‌های سنگینی را برای فعالان سیاسی وضع کرده بود و عملاً به خودمختاری منطقه پایان می‌داد، ۲۵ کشور آفریقایی که بزرگ‌ترین بلوک از میان قاره‌ها را تشکیل می‌دادند، طرف چین را گرفتند. در اکتبر همان سال هم هیچ‌یک از کشورهای آفریقایی، به جمع کشورهای غربی در موضع تقبیح نقض حقوق بشر چین در سین‌کیانگ، هنگ‌کنگ و تبت نپیوستند. «سازمان دیده‌بان حقوق بشر» سران کشورهای آفریقایی را متهم کرده که منافع اقتصادی حاصل از رابطه با چین را به دیگر نگرانی‌های جهانی ارجح می‌دانند.

دکتر تام هارپر که پیشتر در این نوشتار معرفی شد، معتقد است که با نگاه به دستاوردهایی که چین در آفریقا به آن‌ها رسیده، می‌توان به این نتیجه رسید که پکن از درک اصلی مفهومی که نای ترسیم کرده، منحرف شده است. بنابراین این سوال پیش می‌آید که آیا سیاست‌های قدرت نرم چین را واقعا می‌توان قدرت نرم در نظر گرفت؟

وی در یکی از جستارهای خود تحت عنوان «قدرت نرم با مدل چینی» می‌نویسد: آغاز قدرت



نرم چین را می‌توان در تحولات سال ۱۹۸۹ یافت؛ آن‌زمان که برخی از سیاست‌گذاران چینی، ارزش‌های دموکراتیک را به‌جای آن‌که به‌عنوان یک فضیلت اخلاقی به‌کار ببرند، دارای مزیت عملی می‌دانستند. چین به موفقیت قدرت نرم آمریکایی که با کاربرد محدود قدرت سخت در دستیابی به اهداف سیاست خارجی همراه شده بود و مردم آمریکا که در اثر آن به‌خود می‌بالیدند و فرهنگ عامه‌شان را دارای جذابیت جهانی می‌دیدند، می‌نگریست. استراتژیست‌های چینی نیز تحت تاثیر رساله نای در مورد قدرت نرم قرار گرفتند، که حکومت، فرهنگ عمومی و سیاست خارجی یک کشور را به‌عنوان عوامل تعیین‌کننده جذابیت آن برای دیگران تعریف می‌کرد. هارپر در ادامه می‌آورد: در حالی که سیاست‌های قدرت نرم چین در ابتدا از نای الهام گرفته بودند، به‌طور فزاینده‌ای از مفهوم اصلی قدرت نرم منحرف شده‌اند. فرهنگ و قدرت نرم در نظر سیاست‌گذاران چینی مترادف هم شدند و فرهنگ سنتی چین در شکل‌دهی این سیاست‌ها نقش داشت. این روند، با تغییر هویت چین به یک دولت «تمدنی» و فرهنگی‌تر هم‌زمان شد؛ چین فرهنگ سنتی و دستاوردهای گذشته‌اش را جایگزین تعقیب اهداف ایدئولوژیک به‌عنوان مزیت اصلی هویت قدرت نرم‌اش کرد. این همان تصویری است که سیاست‌های چین به دنبال ترویج آن بوده است.

«اریک اورلندر» -هم‌بنیانگذار پروژه چین و آفریقا- معتقد است: «مسئله را باید از زاویه دیگر نگریست؛ چرا که برای سیاست‌گذاران آفریقایی، علیه پکن برنخاستن، اولویت بسیار مهم‌تری در سیاست خارجی است. آن‌چه که منتقدان درک نمی‌کنند، این است که کشورهای فقیر و در حال توسعه -که بسیاری از آن‌ها بدهی‌های سنگینی به چین دارند و بخش اعظم تجارت آن‌ها وابسته به چین است- به‌هیچ وجه حاضر نیستند که با خشم چین در اثر یک رفتار اشتباه روبرو شوند».



مسئله این است که هرچند قدرت نرم چین از نگاه غرب دچار سوءظن است، اما تمرکز پکن بر کشورهای توسعه‌نیافته و مشتاق به ورود به سیکل توسعه، تبدیل به دست برتر چینی‌ها شده و با ریل‌گذاری صحیح در این مسیر، هر آینه بر نگرانی رقبا افزوده و در چارچوب نگاه آینده‌نگرانه، خبر از نفوذ عمیق پکن در نقاط مختلف جهان و به‌ویژه قاره آفریقا که موضوع این نوشتار است را می‌دهد. چیزی که در محور تقابل بین چین و آمریکا، به یکی از مهم‌ترین موضوعات بدل شده است.

نظام سیاسی پکن در آفریقا، ظاهراً چین را به رهبر اصلی در سراسر این قاره تبدیل کرده است. عناصر مختلفی که آفریقا را به چین پیوند می‌دهند، به‌طور سنتی در گفت‌وگوهای همکاری، منافع متقابل و برابری سیاسی گنجانده شده‌اند. این‌جاست که می‌توانیم متوجه شویم که چین در حال ایجاد یک تصویر مثبت از خود در سراسر آفریقا است. این تلاش نه‌تنها چگونگی ایجاد یک محیط بین‌المللی مطلوب را نشان می‌دهد، بلکه به مفهوم قدرت نرم نیز نزدیک است. با این حال، قدرت نرم در مورد روابط پویا بین یک عامل و موضوع جذب است. سیاست و استراتژی خارجی چین بسیار تاثیرگذار است، زیرا هدف اصلی چین رهبری جهان در همه زمینه‌هاست. دو موضوع مهم در این زمینه، متقارن بودن یا نامتقارن بودن رابطه بین دو بخش جهان و نقش دقیق قدرت نرم در این صورت فلکی است.

هیچ‌کس در مورد قدرت نرم عظیمی که چین در آفریقا دارد، تردید ندارد. ۴۴ کشور عمدتاً فقیر این قاره که به‌دنبال شریکی بوده‌اند که به آن‌ها کمک کند تا اقتصاد خود را بسازند، حتی با وجود آگاهی از خطر نفوذ فرهنگی چین و آگاهی از سهم عظیم منابع طبیعی که چینی‌ها به‌دنبال آن هستند، پکن را به‌عنوان اصلی‌ترین شریک خود می‌شناسند. تاکید چین بر احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها و سیاست عدم مداخله، برای بسیاری از آفریقایی‌ها عمیقاً جذاب است. این سیاست چین با تفکر بسیاری از آفریقایی‌ها که سخنرانی‌های غربی در مورد حقوق بشر، آزادسازی اقتصادی و دموکراسی را تحقیرآمیز و ریاکارانه می‌دانند، همخوانی دارد.

منبع اصلی قدرت نرم چین در آفریقا، قدرت اقتصاد و تعامل اقتصادی آن است. گسترش تجارت و سرمایه‌گذاری چین در این قاره و گسترش پروژه‌های زیربنایی به رهبری چین که عمدتاً تحت تاثیر برنامه‌های بشردوستانه و تا حد زیادی منافع امنیتی است، دیدگاهی اساساً خوش‌بینانه‌تر نسبت به تجارت با غرب را در آفریقایی‌ها ایجاد کرده است. مشروط نبودن کمک‌های مالی و یا مشاوره گسترده مرتبط با این کمک‌ها و همچنین وام‌هایی که چین می‌دهد، باعث شده تا پروژه‌ها



به سرعت و با نتایج قابل مشاهده و اغلب فوری اجرا شوند.

در این مرحله گسترش یافته جدید تعامل در آفریقا، چین تاکید ویژه‌ای بر جنبه‌های قدرت نرم تعامل خود داشته است؛ هم برای مخاطبان آفریقایی و هم در صحنه بین‌المللی، جایی که می‌خواهد خود را به‌عنوان یک قدرت جهانی غیرتهدیدکننده و مسئول نشان دهد. واقعیت این است که چین باید در قبال کشورهای قاره سیاه، ترکیب پیچیده‌ای از استراتژی‌ها را به کار بگیرد و با پیشرفت تعامل‌اش در این قاره، ممکن است مجبور شود برخی از رویکردهای قدرت نرم خود را مجدداً تنظیم کند. این امر در کشورهای آفریقایی با دولت‌های ضعیف و غیرمحبوب چالش برانگیزتر خواهد بود؛ به‌ویژه زمانی که نیروهای غیردولتی قدرتمندتر می‌شوند.

چین به‌طور فعال فرهنگ و ارزش‌های خود را معرفی می‌کند و چهره‌ای مطلوب را از خود به‌مدد ابزار قدرتمند رسانه در آفریقا ارائه می‌دهد تا به اهداف خود شامل کاهش ترس نسبت به قدرت نظامی‌اش، توسعه آموزش، ایجاد روابط نزدیکتر با کشورهای در حال توسعه مانند سنگال و گسترش نفوذ بین‌المللی دست یابد.

«نگوگی و تیونگو» - اندیشمند مشهور کنیایی - زمانی نوشت: «زندگی ما میدان جنگی است که در آن نبرد مداوم بین نیروهایی که متعهد به تایید انسانیت ما و کسانی که مصمم به از بین بردن آن هستند، در جریان است. کسانی که می‌کوشند یک دیوار محافظ در اطراف آن بسازند، و کسانی که می‌خواهند آن را فرو بریزند. کسانی که به دنبال شکل دادن به آن هستند و کسانی که متعهد به شکستن آن. کسانی که قصد دارند دیدگان ما را بگشایند، ما را وادار کنند نور را ببینیم و به فردا نگاه کنیم و کسانی که می‌خواهند ما را به سکوت فراخوانند و چشمان ما را ببندند». آن‌چه که مشخص است، این است که غرب کارنامه عملکرد بدی در قبال آفریقا داشته و جایگاهش در گفتار تیونگو مشخص است. اما سوال این است که به‌راستی چین در کجای قضیه ایستاده است؟ با استناد به معادلات زمانه کنونی عرصه بین‌الملل، منطقاً قضیه آفریقا را باید در چارچوب هدف بزرگ پکن و سودای تبدیل به رهبر و هژمون اول جهان تفسیر و درک کرد. اما این که آیا کشورهای آفریقایی، پس از قرن‌های متمادی نهایتاً طعم توسعه‌یافتگی بدون وابستگی به قدرت خارجی را خواهند چشید، سوالی است که اکنون هیچ‌کس را یارای پاسخ به آن نیست.

این که بالاخره غرب و در راس آن آمریکا چه واکنشی را نسبت به پیشرفت چشمگیر قدرت نرم چین در آفریقا خواهد داشت و قضیه به کجا ختم خواهد شد، دو سناریو پیش روی خود می‌بیند: یا باید همچنان به مقابله و رقابت بسیار سخت با پکن در آفریقا بپردازد که منطقی‌ترین چالش‌های عظیم خود را دارد و نتایج و آثار مخربی برای قاره سیاه خواهد داشت (و خود بحث مفصلی را در نوشتار



دیگری می‌طلبد؛ و یا می‌تواند با هوشیاری، از استراتژی‌های قدرت نرم چین به‌ویژه در زمینه‌های تعامل و همکاری بیاموزد و با به‌کارگیری برخی از ویژگی‌های قدرت نرم غربی که در سال‌های اخیر مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌اند، یک فرصت عالی برای همکاری با چین در زمینه‌های مشترک مورد علاقه ایجاد نماید. بدین ترتیب، دو طرف می‌توانند ظرفیت‌های آفریقا برای مدیریت رقابت تشدیدکننده‌ای که چین به این قاره وارد می‌کند را تقویت کنند و رویکردی پیشگیرانه در جهت کاهش مناطق بالقوه تضاد منافع داشته باشند. آمریکا یا باید رقابت را واگذار کرده و آفریقا را در دستان توانمند قدرت نرم پکن ببیند؛ و یا برای تعامل بیشتر با دولت‌های آفریقایی، سازمان‌های منطقه‌ای و جامعه مدنی با هدف کاهش تنش‌های احتمالی و منافع متضاد، با چین همکاری کند. چین و آمریکا هر دو تمایل خود را برای مشارکت در پروژه‌های مشترک در آفریقا ابراز کرده‌اند. اگرچه به‌طور قطع مزایای بلندمدتی برای چنین همکاری‌هایی وجود خواهد داشت، اما نیاز به سرمایه‌گذاری اولیه قوی‌تری از اراده سیاسی را می‌طلبد. همکاری در زمینه بهداشت، کشاورزی، حفظ صلح و زمینه‌های همکاری بالقوه در آفریقا و مسائل جهانی همچون تغییرات آب و هوایی، امنیت غذایی، و استفاده از انرژی پاک و کارآمد می‌تواند فضا را برای حل زمینه‌های تنش بین آمریکا و چین در آفریقا مهیا سازد. در غیر این صورت، عواقب رقابت قدرت نرم در آفریقا، خصوصاً برای غرب به‌هیچ‌خوب نخواهد بود.

واژه‌های کلیدی: قدرت نرم چین در آفریقا، نئوکنفوسیوسیسیم مدرن، استراتژی بزرگ، رقابت چین و آمریکا

هیچ کس در مورد قدرت نرم عظیمی که چین در آفریقا دارد، تردید ندارد. ۴۴ کشور عمدتاً فقیر این قاره که به دنبال شریکی بوده‌اند که به آن‌ها کمک کند تا اقتصاد خود را بسازند، حتی با وجود آگاهی از خطر نفوذ فرهنگی چین و آگاهی از سهم عظیم منابع طبیعی که چینی‌ها به دنبال آن هستند، پکن را به‌عنوان اصلی‌ترین شریک خود می‌شناسند. تاکید چین بر احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها و سیاست عدم مداخله، برای بسیاری از آفریقایی‌ها عمیقاً جذاب است. این سیاست چین با تفکر بسیاری از آفریقایی‌ها که سخنرانی‌های غربی در مورد حقوق بشر، آزادسازی اقتصادی و دموکراسی را تحقیرآمیز و ریاکارانه می‌دانند، همخوانی دارد. منبع اصلی قدرت نرم چین در آفریقا، قدرت اقتصاد و تعامل اقتصادی آن است. گسترش تجارت و سرمایه‌گذاری چین در این قاره و گسترش پروژه‌های زیربنایی به رهبری چین که عمدتاً تحت تاثیر برنامه‌های بشردوستانه و تا حد زیادی منافع امنیتی است، دیدگاهی اساساً خوش‌بینانه‌تر نسبت به تجارت با غرب را در آفریقایی‌ها ایجاد کرده است. مشروط نبودن کمک‌های مالی و یا مشاوره گسترده مرتبط با این کمک‌ها و همچنین وام‌هایی که چین می‌دهد، باعث شده تا پروژه‌ها به سرعت و با نتایج قابل مشاهده و اغلب فوری اجرا شوند.

سوپرین

مرکز مطالعات



دی
۱۴۰۰